**اسمعیل یغمائی (هنر)**

مژده اى دوست که داد ایزد بخشنده مرا

پسرى دیگر از مهر و، چه زیبا پسرا!

گرچه زردست و نزارست، ولى عیبش نیست

همچنان زرد و نزارست در اول قمرا

نخل هم برگک باریک نحیفى است نخست

بس شگفتى نگر آنگاه که افراخت سرا

شاخه‏اى نازک بینى که شود کشن درخت

چونکه دهقانش دهد نیرو، از خاک و خورا

دانه‏اى خردک یابى که شود سخت سترگ

چونکه تیمارش بهنجار کند برزگرا

تا شود طفل برومند و برافرازد یال

خورشش باید از شربت و شیر و شکرا

مادرى بى‏تن و بى‏توش کجا شیرش نیست

پرورد فرزند، از چاره، بخون جگرا

طفل من لاغر و لاغرتر ازو مادر او

این دو، لاغر ز تن، اما من، از سیم و زرا

رنج تن باید بردن، که یکى تازه نهال

افکند ریشه و ستوار کند پاى و پرا

خون دل باید خوردن، که یکى گلبن نغز

بوستان را همه آراید از برگ و برا

پرورانمش بنیکوئى و ناز ار ایزد

بدهد عمر و توانائى او را و مرا

زودبینى بهم آهنگى دو دست و دو پاى

بر زمین لولد، چون هر بچه جانورا

زود بینى که زجا خیزد و بى‏یارى دست

برهنه پاى دوان گردد زى کوى و درا

زود بینى که فراگیرد از هم‏نفسان

گونه‏گونه سخنان خوش و اشعار ترا

زود بینى بدبستان رود و آموزد

الف و بى و تى و ضمه و زیر و زبرا

زود بینى که بچرخ از هنر افرازد سر

که هنرمند شود آنکو دارد گهرا

\*\*\*

ماه شهریور این فتنه نه تنها زایید

فتنه‏ها زاد در ایران بمه شهرورا

گیتى کهنه شد آشفته ز بى‏آیینى

چونکه میخواست نو آیینش کند هیتلرا

مرز ایران را بسپرد دو نیرو ز دو سوى

یکى از عمان دریا و یکى از خزرا

سپه ایران با آنکه بزنهار آمد

گشت آماجگه دشمن زنهار خورا

همه طیاره بخاک اندر، و اماند زواج

همه جنگاوه بدریا بار، افتاد درا

سازوبرگى که پى رزم فراهم شده بود

شد بدانگونه پراکنده که گنج و گهرا

شاه ایران، بى‏چاره، ز کین‏توزى خصم

چشم پوشید از اورنگ و کلاه و کمرا

...

...

\*\*\*

گرچه فرزندى شایسته مرا امد لیک

این‏چنین سال و چنین ماه نیاید دگرا

آرزوى من، امید من، اندیشه من،

کاین هنرمندى دانا شود و نامورا

پرورد چاره گر بخرد، فرزند دلیر

زانگه یابد وطن از فر دلیران خطرا

پدر مادر این طفل، اسمعیل هنر

خوانده است او را با نام نیا و پدرا

پنجمین زاده یغما سومین اسمعیل

هنر بن هنر بن هنر بن هنرا \*

میوه باغ هنر باشد، از آن گفت حبیب

سال تاریخ ورا«میوه باغ هنرا»

طهران-شهریور 1320

(\*)هنر اول(اسمعیل اول)پسر بزرگ یغما و از شعراى زمان ناصر الدین شاه قاجارست دیوان او(که تاکنون بچاپ نرسیده)بخط خودش در کتابخانه مجلس شورى محفوظ است.از اشعار معروف او قصیده«لنگریه»در ستایش مرحوم حاج میرزا کریم خان کرمانى است باین مطلع:

سوى کرمان پوى و فیض نوح دعوتگر نگر

لنگر اندر بحر دیدى بحر در لنگر نگر

که ما این قصیده و دیگر آثار او را-که در نسخه کتابخانه مجلس نیست-در شماره‏هاى بعد چاپ میکنیم.

هنر دوم(مهدى)فرزند اسمعیل هنرست که شخصى مذهبى و متعصب بوده و بشعر چندان توچهى نداشته است.

هنر سوم(اسمعیل دوم)فرزند مهدى هنر در حدود هفتاد سال دارد، و پس از سالها خدمت در وزارت کشور(آخرین خدمت وى فرمادارى آستارا بود)، اکنون در«خور»برزیگرى مى‏کند.وى از هر روى باستحقاق امروز رئیس بزرگ خانواده یغما و مردى است فاضل و شاعر و مورخ و خوش‏خط و خوش‏بیان و نیک‏محضر.

متعنا اللّه بطول حیاته